

جای قانون در جنبش مدنی ایران

دکتر علی بزرگر

انسانها برای تنظیم روابط خود نیاز به قانون دارند. قانون در لغت فارسی معرب واژه کانون است که عربی نیست اما در عربی به کار می‌رود. به گفته فرهنگ دهخدا، قانون «امری است کلی که بر همه اجزا منطبق گردد، یا حکم اجباری که از دستگاه حکومت مقتدر صدور یابد و مبنی و متکی بر طبیعت عالم تمدن و متناسب با طبیعت انسان باشد و بدون استثنا شامل همه افراد مردم آن مملکت گردد و اغراض مستبدانه اشخاص را در آن دخالتی نباشد.» در زبان انگلیسی canon و در آلمانی Kanon هم تقریباً همان معنی را دارد و به چوب مستقیم، معیار، میزان و قاعده کلی و استاندارد دلالت دارد. به مجموعه مدون قوانین و مقررات کلیسا یا حرفه‌های دیگر نیز گفته می‌شود.

تفاوت میان جامعه‌ای که در آن روابط بر پایه مکان و جایگاه اجتماعی افراد است (جامعه شائی) و جامعه‌ای که در آن روابط بر بنیاد قرارداد است (جامعه قراردادی) وجود همین قانون است. قانون به صورت نوشته یا ننوشته، همان قرارداد میان اینای بشر است که روابط را تنظیم و انتظارات و وظایف متقابل انسانها را از هم مشخص می‌کند.

فرد، هم بعنوان يك هویت انسانی و هم بعنوان يك هویت حقوقی، پدیده‌ای نو در تاریخ بشری است. از این‌رو در جامعه نو، جایگاه فرد از لحاظی يك جایگاه حقوقی است. یعنی این که فرد تا چه اندازه آزاد است و تا چه اندازه حاکم بر سرنوشت خویش است؛ چه حقوقی دارد؛ رابطه او با خانواده، جامعه و حکومت چیست. این پرسشهایی است که قانون باید پاسخ دهد.

در ایران یکی از انگیزه‌های برآمدن انقلاب مشروطه نبود قانون بود. در نظام استبداد هیچگاه مردم نمی‌دانستند چه انتظاری باید از حکومت یا نمایندگان آن داشته باشند. روشن نبود چه کاری جرم است و چه کاری جرم نیست. کاری که سر زدن آن از یکی از شاهزادگان یا حتی عمال حکومت جرم نبود، از مردم عادی جرم بود.

روزنامه قانون در نخستین شماره خود که در رجب سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۲۱ فوریه ۱۸۹۰ میلادی) یعنی شش سال پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه بوسیله میرزا ملکم خان در لندن منتشر گردید و در دوران خود نقش بزرگی در گسترش قانون‌خواهی در میان ایرانیان داشت، نوشت: «ایران مملو است از نعمات خداداد. چیزی

که همه این نعمات را باطل گذاشته قانون است. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون. سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون. بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون. خزانه می‌بخشیم بدون قانون. شکم‌پاره می‌کنیم بدون قانون.»

در نظام استبدادی پیش از مشروطه، حاکمیت دولت از آن پادشاه بود که مالکیت جان و مال و ناموس افراد جامعه را نیز داشت. پادشاه منبع نوعی قانون نیز بود چون هم او بود که قوانین را وضع می‌کرد. اما او فراتر و برتر از هر قانونی بود و رفتارش تابع هیچ قانونی نبود. چون قوانین تابع خواست و اراده او بود، پایداری و ثبات قوانین هم در حد تلون خواست و اراده او بود. پادشاه آن چه می‌خواست می‌کرد؛ از این‌رو درباریان و حکام نیز به نام او و با استفاده از قدرت او به دنبال مطامع خویش بودند و بر مردم فشار می‌آوردند. بی‌گمان عرف، سنت و شرع هم نقش مهمی در کار قضا داشت، اما به گونه‌ای شگفت‌انگیز کاربرد آنها به میل پادشاه، حکام و قضات بستگی پیدامی کرد.

در دوران قاجار نیز، مانند دیگر ادوار تاریخ ایران پس از اسلام، رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفر جنایتکاران و دزدان و بطور کلی رسیدگی به جرایم جزایی یا بر طبق قوانین و احکام شرع اسلام بود یا بر اساس عرف و سنت انجام می‌گرفت. دعاوی حقوقی در محاکم شرع و نزد حکام شرع، که با صلاحدید مقامات دولتی برگزیده می‌شدند، حل و فصل می‌شد. مجازاتهایی که به دستور حکمرانان و به دست فرآشان و دژخیمان درباره مجرمان اجرا می‌شد بسیار ظالمانه و دور از مروت و انسانیت بود. کور کردن، بریدن گوش و بینی، سربریدن، شمع آجین کردن و صدها شکنجه و زجر غیر انسانی که درباره محکومان بدبخت اجرا می‌شد نمونه‌ای از قساوت قلب، بی‌رحمی و خوی حیوانی مجریان امر بود.^۲ احکام و قوانین شرع ناظر بر همه دعاوی حقوقی مانند ازدواج و طلاق و دادوستد و نیز ناظر بر قسمتی از جریمه‌های جزایی و کارهای خلاف شرع بود.^۳

اما عرف و سنت که بیشتر در امور جنایی (که تعریف گسترده‌ای داشت) ملاک رسیدگی، قضاوت و کیفر متهمان بود، از دیرباز در ایران سلاح برنده‌ای در دست حکام به‌شمار می‌رفت. هیچ‌گاه اصول و مقررات مدون و لازم‌الرعایه‌ای در این زمینه بعنوان دستور العمل حکام، ولات و

وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کیفیت ترین کسبها و شغلها را از ناچاری پیش گرفته‌اند. هر چه حمّال و کُنّاس و الاغی و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند.

آخر این گله‌های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند؛ شیرشان زیاد شود که هم به بچه‌های خود بدهند هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیر دارند بدوشید - شیر که ندارند گوشت تنشان را بکلاشید. گوسفندهای شما همه رفتند، متفرق شدند. نتیجه ظلم همین است که می‌بینید. ظلم و تعدی بی حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می‌شود؟ گوشت بدن رعیت را می‌کنند و به خورد چند جره باز شکاری می‌دهند... رعیت فقیر و اسیر و بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور می‌کنند که یک مرد زن منحصر به فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودش صد تا صد تازن می‌گیرد.^۵

این بیانات میرزا رضا به گونه‌ای شیوا و مؤثر بیانگر ستمی است که در نبود قانون و حکومت قانون بر توده مردم ایران رفته است و نشان می‌دهد که چرا خواست نخستین کوشندگان جنبش مشروطه برقراری عدالت‌خانه بوده است. قیام مشروطه که برای دادخواهی و ایجاد عدالت‌خانه به وجود آمد برای اولین بار حقوق فرد و حقوق ملت را بعنوان انسان ایرانی مطرح کرد. پیش از مشروطه انسان ایرانی فرقی با احشام و چارباغان نداشت که همگی در مالکیت حکام و در نهایت در مالکیت پادشاه قرار داشتند. با انقلاب مشروطه انسان ایرانی به دورانی گام می‌گذارد که در آن دارای حق و حقوقی است و این حقوق به دست آمده را در سندی به نام قانون اساسی مستند می‌کند.

قانون‌گرایی در جنبش مشروطه

گرچه بسیاری جنبش مشروطه را بعنوان یک حرکت اجتماعی - سیاسی تحلیل و بررسی کرده‌اند، اما محور آن يك نهضت ریشه‌دار برای استوار کردن روابط اجتماعی بر پایه قانون بوده است. حتی نیم قرن پیش از آغاز نهضت مشروطه، میرزا تقی خان امیر کبیر نیز در پی به وجود آوردن يك قانون اساسی برای کشور بود. از او نقل شده

فرمانروایان وجود نداشت. چگونگی صدور حکم و اجرای آن تابع سلیقه، میل و دوستی و دشمنی مقامات دولتی بود. برای مثال در يك ایالت یا شهرستان والی یا حکمران محل دزد قهار یا قاتل بی‌رحمی را با چند ضربه شلاق کیفر می‌داد و در شهرستانی دیگر حاکم محل کسی را که برای نخستین بار و بر اثر استیصال دست به دزدی زده بود دست یا گوش و بینی می‌برید. گاهی يك سخن درشت یا صراحت لهجه محکوم به شلاق منجر به اعدام او می‌شد زیرا نایره غضب حضرت والا، حکمران یا والی را شعله‌ور ساخته بود.^۴

چون در ایران حکومتها گرایش به استبداد داشته‌اند، پناه بردن مردم به قانون بیشتر به منظور دستیابی به عدالت و تعیین حد و حدود و مرزهایی برای رهایی از تجاوز حکومت، عمال و همپیمانان آن بوده است. چون از نگاه تاریخی قضاوت بخشی از ساختار حکومت بوده استقلالی نداشته است. در ایران تعریف روشنی از حقوق و آزادیهای فردی وجود نداشته و حدود این حقوق، اگر بتوان آن را حتی حقوق نامید، بستگی به تعریف قاضی یا نماینده حکومت داشته است. درخواست حقوق هم طغیانی در برابر حکومت به حساب می‌آمده است.

از این رو نیاز و خواست مردم در آغاز جنبش مشروطه بنیاد عدالت‌خانه بود. جور و ستمی که بر توده ایرانی می‌رفته در صورت استنطاق میرزا رضا کرمانی بازتابی یافته که انگیزه خود را در کشتن ناصرالدین شاه بیان می‌کند:

«آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد، چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه‌اش کنند بعد سرش را ببرند. من خودم آن وقت در انبار بودم، دیدم با او چه کردند. آیا خدا اینها را برمی‌دارد؟ اینها ظلم نیست؟ اینها تعدی نیست؟ اگر دیده بصیرت باز باشد ملتفت می‌شود که در همان نقطه که سید را کشتند، در همان نقطه گلوله به شاه خورد.

مگر این مردم بی‌چاره و این يك مشمت اهالی ایران ودایع خدا نیستند؟ قدری پایتان را از خاک ایران بیرون بگذارید. در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بی‌چاره ایرانی ببینید که از

○ جنبش مشروطه يك جنبش قانون‌گرا و قانون‌خواه بود و بزرگترین دستاورد آن را می‌توان قانون اساسی مشروطه دانست که در آن حقوق ملت، تفکیک قوای سه‌گانه و حدود اختیارات شاه آورده شد.

است که «خیال کنسلیطوسیون داشتیم... منتظر موقع بودم. اما مجالم ندادند».^۶

بژوهشگران عصر مشروطه، از جمله ادوارد براون مشروطیت را به معنای constitutionalism یا حکومتی که بر پایه قانون اساسی و نظام پارلمانی استوار باشد به کار گرفته‌اند.^۷ اما سیدحسن تقی‌زاده نظر دیگری دارد و مشروطه را از ریشه چارتریسسم chartism که از اروپا به عثمانی راه یافته می‌داند و می‌گوید که این واژه در انتقال، به‌واژه مشروطه تبدیل شده است. اما چارتریسسم بعنوان یک جنبش سیاسی در انگلستان نیز یک حرکت خواننده قانون بود.^۸

جنبش مدنی ایران که بیش از یکصد سال از آغاز آن می‌گذرد مهمترین هدف خود را ایجاد امنیت برای انسانها قرار داده بود و امنیت می‌بایست در مبتنی بر قانون باشد. این امنیت هم می‌بایست در درجه اول در برابر تجاوزات حکومت ایجاد شود چون به نقل از روزنامه قانون «شکایت ایران به هیچ وجه از قطع الطریق نیست. دفع شر این افراد از کدخدای هر دهی برمی‌آید. اما مردم با شر عظیمی مواجه هستند که باید آنها را در مقابل آن حفظ کرد و آن شر هیأت حاکمه و مستبدین است: مقصود ما از امنیت این است که دولت ما هم اقلأً به قدر حکومت افریقیه موافق قانون مستحفظ خود باشد نه این که مثل امروز جان و مال ما را بدون هیچ قانون محض میل شخصی پایمال هر گونه تعدی نماید».^۹

بنا بر هر تعریف، روشن است که جنبش مشروطه یک جنبش قانون‌نگر و قانون‌خواه بوده که بزرگترین دستاورد آن را می‌توان قانون اساسی مشروطه دانست که در آن حقوق ملت، تفکیک قوای سه‌گانه و محدود کردن اختیارات پادشاه آورده شده است.

خاستگاه قانون

در جهان غرب و برای ملت‌هایی که در پرتو تمدن غرب قرار گرفته‌اند دو سنت، روش یا منشاء اصلی برای قانون وجود دارد. یکی سنت حقوق عامه (Common Law) ملل انگلوساکسون که ریشه در روند تکاملی قوانین مربوط به تاریخ مالکیت زمین در انگلستان دارد؛ دیگری سنت رومی قانون مدون (Code Law) که در دوران ناپلئون بر گرفته، گسترش یافته و الگویی برای دیگر کشورها شد. قانون مدون یا قانونی که در اروپا رواج دارد ریشه

در حقوق مدون امپراتور ژوستینین در روم دارد که در سال ۵۲۸ میلادی فرمان به تدوین مواد قانونی کشور در یک مجموعه داد که بهترین اقتباس از آن را در غرب اروپا می‌توان در کد ناپلئونی فرانسه یافت. بیشتر کشورهای اروپایی زیر تأثیر قانون مدون هستند و امپراتوری روسیه نیز آن را برگرفت. حقوق اسلامی و رشد آن در ایران بویژه در یکصد سال گذشته نیز، چنان که خواهیم دید، بیشتر گرایش به یک قانون مدون داشته است.

در مللی که سنت انگلوساکسون بر آنها حکم فرمادت، سنت‌ها و ساختارهای قانونی رفته‌رفته و اندک اندک با توجه به حقوق فردی و حق دادرسی تکامل یافته است. در سنت رومی-ناپلئونی که فرانسه نمونه بارزی از آن است، دادگاههای تخصصی گوناگونی مسئولیت تفسیر و اجرای قوانین مدون و مشروح را بر عهده دارند. نظام حقوقی فرانسه عقلایی تر و خردگرایانه تر و منطقی تر است، اما به گمان انگلیسیها و آمریکاییها نظام حقوقی مدون در فرانسه و دیگر کشورها نرمش و انعطاف‌پذیری لازم را ندارد و بیشتر با چشمداشت به منافع دولتها شکل یافته است. شاید حقیقتی در این بیان باشد، اما واقعیت این است که نظام حقوقی در انگلستان و آمریکا نیز خود بر پایه اسناد تاریخی مانند ماگنا کارتا و قانون اساسی آمریکا قرار گرفته که نوعی قانون است. افزون بر این در آمریکا و انگلیس در زمینه‌های گوناگون زندگی جامعه قوانین مدون بسیاری به وجود آمده که توسط کنگره یا مجالس ایالتی وضع شده و پیوسته بر شمار آنها افزوده می‌گردد. لکن دادگاهها این اختیار را دارند که در رابطه با نیازهای روز و روح زمانه این اسناد تاریخی را تفسیر و قوانین موضوعه را بر پایه آنها ارزیابی کنند. چون در آمریکا دادگاهها خارج از حیطه اقتدار قوه مجریه قرار دارد، آراء دادگاهها نوعی به‌روزرسانی و تطبیق قوانین با قانون اساسی نیز به‌شمار می‌آید.

روح قانون

در کشورهای دموکراتیک، نظام قضایی بیشتر در پیوند با حکومت قانون و پاسداری از آزادیهای فردی است. هدف قانون تأمین عدالت است. حقوق افراد بوسیله قانونی تضمین شده است که بر رفتار آنان حاکم است و هیچ کس مجازات نمی‌شود مگر این که قانون را نقض کرده باشد. افزون بر این،

○ بر آمدن فرد بعنوان يك هویت مستقل دارای حقوق در ایران، سرچشمه در عصر مشروطه دارد. جنبش مشروطه حقوق فرد را شناخت و آن را در چارچوب قانون اساسی مدون کرد.

این اعتقاد اساسی وجود دارد که فایده‌پاسداری از آزادیهای فردی بیش از زیان سوءاستفاده احتمالی از آن است. از این رو اقدامات خشونت آمیز پیشگیرانه توسط حکومت به حداقل می‌رسد و تنها کسانی که قانون را نقض کرده‌اند پس از محاکمه به مجازات می‌رسند.

اگر پاسداری از حقوق فردی و پیشگیری از تجاوز حکومتها به آنها لازم باشد وجود يك قضاييه مستقل الزامی است. این یکی از امتیازات دموکراسی است که توانسته است استقلال نظام قضایی را حفظ کند. این استقلال قضایی و احترام به قانون به گونه‌ای در ارکان جامعه سیطره یافته است که اگر قاضی بی‌طرفی خود را نقض کند احترام و اعتبار خود را در جامعه قضایی از دست خواهد داد. دلیل دیگر گرایش همگانی به استقلال قوه قضاییه آن است که رهبران سیاسی هم که نیازمند به حفظ حقوق فردی خود هستند نمی‌خواهند در صورت نیاز سرنوشت خود را در گرو بده و بستانهای سیاسی ببینند و از این رو از يك قوه قضاييه آگاه، مستقل و بی‌طرف حمایت می‌کنند.

اما نظامهای استبدادی همان گونه که باید قوه مقننه یعنی نمایندگان مردم را در اختیار بگیرند، قوه قضاییه را نیز باید زیر مهمیز خود داشته باشند. بنابر این در نظامهای استبدادی نقش اصلی قضاییه پاسداری از آزادیهای قانونی نیست بلکه حفاظت از منافع جامعه بنابر تفسیر حکومت است. نقش دادگاهها به جای پاسداری از حقوق فردی و اجتماعی، پاسداری از منافع حاکمان است. از این روست که دادگاهها بیشتر نگران انگیزه‌ها و اندیشه‌های شهروندان هستند تا عملکرد آنان.

در نظامهای استبدادی که تأکید اصلی بر حقوق حکومت است، شگفت آور نیست که به جای اهمیت دادن به حقوق فردی تأکید بر وظایف شهروندان شود. آن گروه از شهروندان که این وظایف را نادیده می‌گیرند یا در جهت خلاف آن می‌کوشند دشمنان نظام شناخته می‌شوند و اگر اقدامات آنان به اندازه‌ای باشد که بتوان بر آن برچسب «جرم سیاسی» زد، محاکمه در دادگاههای ویژه در انتظار آنان خواهد بود.

در این نظامها قوه قضاییه نه يك قوه مستقل بلکه بازوی حکومت است که هدف آن تسهیل برنامه‌ها و تنبیه مخالفان نظام است. از این روست که عملکرد دادگاهها باید دقیقاً توسط حکومت یا

حزب او تنظیم و کنترل شود. جامعه قضایی نیز در چنین نظامی استقلال خویش را از دست داده و بعنوان ابزاری در دست حکومت قرار می‌گیرد. انتخاب قضات هدفمند و با توجه به نیاز حکومت انجام می‌گیرد، با این تفاهم که همه تصمیم‌ها و قضاوت‌های آنان زیر نظر خواهد بود.

البته از نقشهای مهم هر نظام قضایی و دادگاهها ضمانت تداوم و ثبات در جامعه است. اما در عین حال با توجه به این که تغییر، جزئی‌گریز ناپذیر از روند اجتماعی است دادگاهها باید زمینه‌ساز تغییر اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای آرام و با نظم نیز باشند. تا آنجا که نظام قضایی و دادگاهها بتوانند موجب حل و فصل در گیربها میان گروهها و نهادهای اجتماعی در چرخه تغییر باشند فرآیندهای سیاسی نیز می‌تواند بدون انفجارهای خشونت آمیز و آسیب مسیر خود را بگذرانند. اگر قوه قضاییه روح زمان را درک نکند و نتواند نقش تسهیل کننده و روان کننده فرایندهای اجتماعی را بازی کند و تنها حافظ منافع هیأت حاکمه باشد، با توجه به پویایی‌های زندگی امروزی، جامعه به ورطه تباهی و انفجار کشیده می‌شود.

جنبش مشروطه و رشد قانون

چنان که گفته شد، جنبش مشروطه ریشه در عدالت خواهی داشت و کوشندگان مشروطه در یافته بودند که عدالت تنها در پناه قانون میسر است. از این رو مهمترین دستاورد جنبش مشروطه، قانون اساسی (مورخ ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ ه. ق.) و متمم آن (مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه. ق.) بود. بیشترین اهمیت این قانون در تبیین حقوق ملت، تحدید و تعیین اختیارات پادشاه، تعیین مناسبات دولت و ملت، برقراری يك نظام حکومتی از طریق نمایندگان ملت و تفکیک قوای دولتی بود. این قانون مشروعیت حاکمیت، حکومت و حتی سلطنت را که پیشتر منشأ الهی برای آن قائل می‌شدند، ناشی از ملت دانست.

این قانون اساسی، با وجود کاستی‌هایش، گزری بزرگ در تاریخ جامعه ایرانی بود. نخستین بار در جامعه ایرانی بود که مردم به حساب می‌آمدند و حکومت نیازمند تأیید ملت می‌شد. تنها چند دهه پیش از آن حاج محمد حسین نصرالله دماوندی در تحفة الناصریه در توجیه استبداد نوشته بود: «چون حکمران را عقل تمام است خلاف همه مخالفان به

○ قانون اساسی

مشروطه، با وجود کاستی‌هایش، گزری بزرگ در تاریخ جامعه ایرانی بود. تنها چند دهه پیش از آن در توجیه استبداد نوشته بودند: «چون حکمران را عقل تمام است، خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد. از این رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست، سر بریدن بی دریغ به برنده تیغ و خون ریختن به قصد دادگری، از شرایط مروت است.»

وی باطل گردد. از این رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست، سربریدن بی دریغ به برنده تیغ و خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروت است.»

چون در نظام کهن همه قدرت‌ها در دست شاه بود، در نظام نو باید ساختارهایی برای سازماندهی به قدرتهای پراکنده از مجلس، قوه قضائیه، قوه مجریه و شوراهای ایالتی و ولایتی به وجود می‌آمد. همراه با این ساختارهای نو، نیاز به باورها، قاعده‌ها و هنجارهایی بود که می‌بایست روابط میان شهروندان (بعنوان فرد یا گروه) و نهادهای سیاسی، اقتصادی، دولتی و بخش عمومی را تنظیم کند.

در نظام استبدادی، تفکیک قوا به معنای جدید آن وجود نداشت. قانون‌گذاری، قضاوت و قوه قهریه در انحصار حکومت و شخص شاه بود. چگونگی اجرای قانون نیز بیشتر ناشی از شخصیت و اراده حاکم بود تا ضوابط و معیارها. در این نظام، فرد حقوقی نداشت. برآمدن فرد بعنوان یک هویت مستقل دارای حقوق در ایران، سرچشمه در عصر مشروطه دارد. جنبش مشروطه حقوق فرد را شناخت و آن را در چارچوب قانون اساسی مدون کرد.

قانون اساسی مشروطه در عصر خود بسیار مترقی بود و فراتر از آگاهیهای توده مردم پیش رفت. در این دوران برآمده از استبداد و تاریکی نادانی، در قانون اساسی حتی سازوکارهایی برای تضمین آزادیهای فردی و اجتماعی و حکومت بوسیله نمایندگان مردم و محدود کردن قدرت شاه پیش بینی شده بود. اما تجارب دوران مشروطه و پس از آن نشان داد که نهادهای کهن حکومت استبدادی در ایران تا چه اندازه توانمند و ماندگار هستند و تازمینه‌های سیاسی به خوبی فراهم نشود و اصلاحات پشتیبانی گسترده توده‌ای نداشته باشد، نظام کهن استبدادی می‌تواند در لباسهای نو و امروزی نیز پدیدار گردد.

دوران حکومت رضاشاه، عصر پدیداری نظام استبدادی کهن در جامعه امروزی بود. یعنی پادشاه مشروطه که در قانون اساسی مانند پادشاهان اروپایی مقامی غیر مسئول و تشریفاتی بود، اندک اندک اختیارات کهن را باز یافت و تبدیل به مقامی برتر از قانون شد.

البته عصر مشروطه، با وجود بازگشتی که پس از آن به استبداد به وجود آمد، دگرگونیهای بزرگی

در زندگی ایرانیان از لحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پدید آورد؛ و گرچه رضاشاه می‌خواست مجلس را به صورت آلتی بی‌اراده در دست خود درآورد، نمایندگان چون مصدق و مدرس در مجلس مقابله‌های دلیرانه‌ای نمودند.

با بنیان‌گذاری دادگستری نو و تربیت قضات در نظام تازه قضا و ایجاد نظام مدون قضایی، قانون و قوه قضائیه در ایران شخصیت و هویت مستقلی یافتند و با استقرار کد قضایی (قانون مدون) و تربیت قضات به شیوه نو، نظام سنتی قضا که متأثر از اعمال نفوذهای محلی بود به میزان چشمگیری برچیده شد و مردم به نظام قضایی به نسبت بهتری دست یافتند.

منشأ قوانین در ایران پس از مشروطه

گسترده‌ترین تلاشی که برای تدوین قانون پس از انقلاب مشروطه در ایران صورت پذیرفت در دوران وزارت علی اکبر داور بود. او از طیف گسترده‌ای از ایرانیان باسواد و فرهیخته آن زمان دعوت کرد برای تدوین قانون گرد هم آیند؛ چیزی که تا آن تاریخ در ایران سابقه نداشت.

«ملاک داور در تهیه قوانین مختلف بر دو مبنا قرار داشت: مبنای اول فقه شیعه بود بطوری که قانون مدنی ایران مخصوصاً جلد اول از شرایع اقتباس شده است و رنگ خارجی ندارد. تنظیم کنندگان قانون مزبور از علما و روحانیون طراز اول بودند که خدمت قضایی را پذیرفته و با داور همکاری می‌کردند. قوانینی که در ایران سابقه نداشت از منابع خارجی استفاده می‌شد، از جمله قانون جزا یا قانون دیوان جزای عمال دولت. ولی داور همیشه سعی داشت تمام قوانینی که تهیه و به مجلس تسلیم می‌شود با مبانی مذهبی و شرع انور اسلام مغایرت نداشته باشد. به همین دلیل در تمام کمیسیونها از قضات فقیه و از قضات اروپا رفته هر دو دعوت می‌کرد.

تلاش داور همسو با قانون اساسی مشروطه و برای قانون‌مند کردن جامعه ایرانی بود. اما این قانون با نظام استبداد رضاشاهی که در لباس نو و در لوای قانون بوجود آمده بود در تعارض بود. دیدگاه رضاشاه از قانون یک دیدگاه نظامی، آن هم به شیوه سنتی آن، بود که در آن اراده فرمانده فراتر از هر قانون است. در حالی که لازمه وجود آمدن یک نظام قضایی مدرن، استقلال قوه قضائیه و به تبع آن

○ تجارب دوران مشروطه و پس از آن نشان داد که نهادهای کهن حکومت استبدادی در ایران تا چه اندازه توانمند و ماندگار هستند و تا زمینه‌های سیاسی به خوبی فراهم نشود و اصلاحات پشتیبانی گسترده توده‌ای نداشته باشد، نظام استبدادی کهن می‌تواند در لباسهای نو و امروزی نیز پدیدار گردد.

محسوب و در محکمه انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد.»^{۱۱}

امپس از شهریور ۱۳۲۰ و افول قدرت رضاشاهی دادگستری جان تازه‌ای گرفت و قضات شریف با به کارگیری اختیاراتی که در چارچوب قانون و ساختار قضاییه مستقل به دست آورده بودند در حوزه خویش در جهت گسترش عدالت و اقتدار قانون می کوشیدند. آقای مهدی هادوی نخستین دادستان کل انقلاب و عضو سابق شورای نگهبان در این مورد می گوید: «خود من به زیان شاه سابق در مورد زمینهایی که پدر او غصب کرده بود رأی دادم و بعضی قضات دیگر آن زمان مانند آقای سجادیان، که پس از پیروزی انقلاب رئیس دیوان عالی کشور شد، نیز چنین احکامی صادر کردند. آقای محمود صمصامی مهاجر خواهر شاه را محکوم کرد و دیوان عالی کشور نیز حکم او را ابرام نمود. چنین احکامی در دوره پهلوی صادر می شد.»^{۱۲}

پایه گذاری نظام قضایی نو و به وجود آمدن قوانین مدون، با همه فراز و نشیبهایش، فصل تازه‌ای در روابط قضایی کشور گشود. رعایت حقوق افراد در جریان دادرسی هم اگر چه دقیقاً برابر با اصول آمده در اعلامیه جهانی حقوق بشر نبود، چون در چارچوب نظام قضایی و قوانین مدون انجام می شد، پیشرفت شایان توجهی نسبت به پیش از مشروطه به شمار می رفت. و اگر چه داور نقش مهمی در بنیان گذاری نظام قضایی نو در ایران داشت اما سهم بزرگتر از آن قضات و قانون شناسان شریف و شجاعی بود که برای دفاع از آن و پایدار کردن آن در برابر استبداد کوشیدند.

ویژگیهای قضا در عصر حاضر

کوشندگان انقلاب مشروطه و آزادی خواهان پس از آن تلاش کردند در ایران يك قوه قضاییه مستقل و با دانش و تخصص لازم به وجود آید تا بتواند با استفاده از قوانین، تعارضها و درگیریهای جامعه را حل و فصل و از حقوق ملت در برابر حکومت پاسداری نماید. در این جا به برخی از ویژگیهای نظام قضایی امروز کشور اشاره می شود:

استقلال قوه قضاییه

در ایران حکومتها همیشه گرایش به استبداد داشتند. از این رو پناه بردن مردم به قانون در واقع تلاش برای تعیین حد و مرزهایی برای حکومت و

استقلال قضات بود. و بسیاری هم در پیروی از آرمانهای مشروطه آن را جدی گرفته بودند. داور هم به یقین به آن دل بسته بود. اما واقعیت چیز دیگری بود. در ایران ساز و کارهای استبداد هنوز پابرجا بود. رضا شاه با وجودی که خود را بنیان گذار ایران نو و حکومت قانون می دانست يك قضاییه مستقل را نمی پذیرفت.

پس از استقرار نظام نوین دادگستری، داور دریافت که بعضی از خواسته‌های شاه تازه را قضات، به دلیل مغایرت با قانون، به رخ کسی می کشند که خود موجود و بانی قانون در ایران است. داور، که بیش از باور داشتن به يك نظام قضایی مستقل به مقام خود دل بسته بود، برای رفع مشکل و گرفتن مهار قضات در دست خود کاری ناپسند کرد. او برای این که دست وزیر نسبت به قضات باز باشد و بتواند آنها را در صورت نیاز به اطاعت کامل خود در آورد متوسل به تفسیری نو از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی شد که ضامن استقلال قضات بود.»^{۱۰}

اصول ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی مشروطه پایه استواری برای استقلال قضات به وجود آورده بود به گونه‌ای که آزاد از تأثیر پذیری و فشار باشند. بر اساس اصل ۸۱ هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی شد از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر این که خودش استعفا نماید. اصل ۸۲ تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه را تنها منوط به رضایت خود او می دانست. بدین ترتیب امکان هیچ گونه اعمال نفوذی برای حکومت برای ترتیب دادن دادگاههای فرمایشی و محاکمه مخالفان وجود نداشت و حکومت نیز می بایست مانند دیگران از مجاری عادی قانونی دعاوی خود را پی گیری و از حکم قضات مستقل پیروی کند.

«داور لایحه‌ای در پنج ماده به مجلس داد و اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را که پشتیبان استحکام اساس عدالت است این طور تفسیر کرد که مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی توان بدون رضای خود او از شغل قضایی به شغل اداری و یا به صاحب منصبی پار که منتقل کرد و تبدیل محل مأموریت قضات با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست. . . . در ماده سوم قانون اضافه کرد قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون محل آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند متمرّد

○ دوران حکومت رضاشاه، عصر پدیداری نظام استبدادی کهن در جامعه امروزی بود. دیدی رضاشاه از قانون، دیدی نظامی، آنهم به گونه سنتی آن بود که در آن اراده فرمانده فراتر از هر قانون است.

اجتماعی در جامعه و وجهه دادگستری لطمه می‌زند. «تصدی مقام قضایی مستلزم تحصیلات حقوقی و تجربه کاری است...»^{۱۵}

ساختار

از ویژگیهای ساختاری نظام قضایی پس از انقلاب یکی آن است که دادگاههای تخصصی منحل و وظایف آنها بر عهده دادگاههای عام و مجتمع‌های قضایی گذاشته شده است. شکل‌گیری دادگاههای عام باعث شده است که با وجود فراوانی مجتمعهای قضایی، محاکم همچنان شلوغ و ارباب رجوع زیاد باشند و به علت کمبود نیروی متخصص و آشنایی به انواع دعاوی که روابط پیچیده‌تر و متنوع‌تر مردم در جهان امروز ایجاد کرده است، در مواردی رسیدگی حقوقی به گونه‌ای مؤثر انجام نشود.

تفاوت دیگر ساختار رسیدگی در دادگاههای عام تمرکز وظایف در آنهاست. در گذشته کار بر اساس شغل تقسیم شده بود و هر یک از ارکان نظام قضایی نقش و وظیفه جداگانه‌ای داشت. یعنی دادستان مسئول تعقیب، بازرس مسئول تحقیق و قاضی مسئول انشای حکم بود. در دادگاههای عام هر سه وظیفه تعقیب، تحقیق و انشاء حکم بر عهده قاضی است. افزون بر این اگر دادگاه جلسه‌ای هم تشکیل دهد ریاست جلسه با او خواهد بود.

در گذشته دادرسی وجود داشت و فعال بود و باعث می‌شد بسیاری از شکایات در همان مرحله بدوی و بدون رسیدگی نهایی مختومه اعلام شود. در مورد پرونده‌هایی هم که به رسیدگی بیشتری نیاز داشت، دادرسی باعث می‌شد پرونده‌ها شسته و رفته به مرحله نهایی برسد.^{۱۶} از سوی دیگر، در گذشته افزون بر تخصصی بودن دادگاهها و محدود بودن نقش قاضی به انشای حکم، حداقل سه نفر قاضی به پرونده‌ها رسیدگی می‌کردند. این شیوه افزون بر سبک کردن کار، هم باعث رعایت حقوق متهم می‌شد و هم حقوق شاکیان. در صورتی که اکنون به علت این که تنها یک نفر در مورد هر پرونده مسئولیت تعقیب، تحقیق و انشای حکم را دارد، وقتی که صرف بررسی موضوع و صدور هر حکم می‌گردد کاهش می‌یابد و گاه بحثهای تخصصی در مورد هر پرونده به علت درگیر بودن قاضی با انواع دعاوی حقوقی، کیفری، حبسی و غیره نادیده گرفته می‌شود. از این روست که یکی از

رهایی از تجاوز عمال آن بود. از نگاه تاریخی، قضا همیشه بخشی از حکومت بوده و استقلالی نداشته است. چون تعریف روشنی هم از حق و حقوق و آزادیهای فردی در میان نبوده و حدود این حقوق بستگی به تعریف قاضی یا نماینده دولت داشته، خواستن يك نظام قضایی مستقل در واقع طغیانی در برابر حکومت محسوب می‌شده است.

در عرف حقوقی، ثابت و غیر قابل تغییر بودن قضایی نشانه استقلال نظام قضایی است.^{۱۳} همان گونه که دیدیم، گرچه در مواد ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی مشروطه استقلال قوه قضاییه تضمین شده بود اما داور توانست با گذراندن يك لایحه پنج ماده‌ای از مجلس شورای ملی، اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را که دلالت بر استقلال قضا داشت به گونه‌ای تعبیر کند که استقلال قاضی و در نتیجه قاضی را از بین ببرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصل ۱۵۶ تصریح بر استقلال قوه قضاییه دارد، اما اصل ۱۶۴ قانون اساسی به رئیس قوه قضاییه در مورد تغییر سمت و محل خدمت قاضی اختیار کامل داده است.

نیروی انسانی متخصص

نیروی متخصص قلب هر نظام است. نظام قضایی ما چند اشکال دارد که یکی کمبود نیروی متخصص است. امروزه در ایران مطالعات برخی قضاات محدود به کتابهای قدیمی است و گمان می‌کنند که با خواندن این کتابها می‌توانند قاضی شوند. از این روزه حقوق سایر کشورها و علوم مرتبط با آنها مانند جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع هستند. در حالی که حداقل باید کتابی مانند «الوسیط» که در آن يك دوره کامل حقوق اروپا طرح شده در مجموعه کتابهای درسی قضاات قرار گیرد.^{۱۴} فرضیه‌هایی در حقوق کیفری مطرح است که هدف حقوق کیفری را مطرح می‌کند نه وسیله را. امروز هدف را مجازات مجرم نمی‌دانند. بنابراین باید نگاه کرد برای مبارزه با دزدی چه طرحی ارائه شده است. قاضی باید واقف به تحول قضا باشد و به جرم‌شناسی و نظر کارشناسی پزشکی قانونی در انشاء حکم توجه کند.

به گفته یکی از وکلای دادگستری ضعیفی که در برخی آراء و احکام صادر شده دیده می‌شود پیامدهای ناخوشایندی دارد که به امنیت اقتصادی و

○ گرچه داور نقش مهمی در بنیان‌گذاری نظام قضایی نو در ایران داشت، اما سهم بزرگتر از آن قضاات و قانون‌شناسان شریف و شجاعی بود که برای دفاع از آن و پایدار کردن آن در برابر استبداد کوشیدند.

پاسداری از حقوق فردی

پاسداری از حقوق فردی و میزان ایمنی که قضا می‌تواند برای فرد در برابر فشارهای حکومتی ایجاد کند و به او اجازه دهد از همه حقوق و آزادیهای خود بهره‌مند گردد، از ویژگیهای بارز هر نظام قضایی است. بسیاری از حقوق دانان بر خورداری افراد از حقوق قانونی خود را در جریان دادرسی، محاکمات و اقدامات قانونی بسیار مهمتر از نتیجه این محاکمات و اقدامات می‌دانند. به عبارت دیگر، پای بندی به قواعد بازی در جریانهای حقوقی مهمتر از نتایج آن است. این پای بندی به قواعد است که ملل متمدن را از ملل غیر متمدن متمایز می‌سازد.

آقای دکتر محمود آخوندی، حقوقدان، می‌گوید: «قانون اصول محاکمات جزائی با وجود قدمت هشتاد و شش ساله به مراتب بهتر حقوق و آزادیهای متهم را تأمین می‌کرد... ماده ۱۷۷ قانون جدید... اجازه می‌دهد به محض وصول پرونده دادگاه جلسه دادرسی تشکیل (دهد) و متهم را محاکمه کند. در این شرایط متهم نگون بخت چگونگی می‌تواند خود را برای دفاع آماده نماید؟ از آن بالاتر این که قانون گذار اضافه می‌کند چنانچه متهم درخواست استمهال کند و دادگاه استمهال او را موجه تشخیص ندهد اقدام به محاکمه می‌نماید. این چه مقرراتی است که... در صدد پیاده کردن آن هستیم؟ آخر وقتی متهم فریاد می‌زند برای تدارک دفاع یا انتخاب و کیل مهلت می‌خواهم؛ الان از گرد راه رسیده‌ام و به مهلت نیاز دارم، دادگاه پاسخ می‌گوید نخیر، لازم نیست. تقاضای تو را موجه نمی‌دانم! آیا معنای واقعی عدالت و قسط اسلامی این است؟ تبصره ۲ ماده مورد اشاره مهلت حضور برای دادرسی و ابلاغ احضاریه را سه روز تعیین می‌کند. مهلت سه روزه برای حضور در تحقیقات مقدماتی، وقت پذیرفته شده در عرف قضایی است ولی برای دادرسی‌ها فرجه مناسبی نیست.

طبق روال موجود در زمان حاکمیت قانون اصول محاکمات جزایی، رونوشت کیفرخواست به متهم ابلاغ می‌شود و در نتیجه متهم از موضوع اتهام و دلایل آن آگاه می‌گردد و آگاهانه خود را برای دفاع آماده می‌کند و در دادگاه حاضر می‌شود. الان این روش از بین رفته است و کیفرخواستی صادر نمی‌شود... در تبصره ۲ ماده ۱۸۶ قانون جدید

صاحب نظران امور قضایی گفته است که «قانون تشکیل دادگاههای عمومی... بدترین قانونی است که تاکنون در مورد دادگستری تصویب شده است»^{۱۷}

یکی دیگر از ویژگیهای ساختار قضایی در ایران آن است که با اینکه دادگاههای عام جای دادگاههای تخصصی را گرفته است دادگاههای ویژه گوناگونی به وجود آمده است. بسیاری از حقوق دانان بر این اعتقادند که چون دادگاههای ویژه تساوی در برابر قانون را از بین می‌برند در تعارض با قانون اساسی هستند؛ یعنی این که یک گروه از مردم تابع یک قانون و یک نظام قضایی و دیگران تابع قانون دیگر و نظام قضایی دیگر در یک کشور باشند خلاف عدالت است.^{۱۸}

دادگاههای ویژه انقلاب، مطبوعات و روحانیت پس از انقلاب به وجود آمده‌اند. اما دادگاه ویژه کارمندان دولت سابقه دیرینه دارد و به زمان رضاشاه بازمی‌گردد. در اواخر دهه ۱۳۲۰ که مرحوم دکتر مصدق بر سر کار آمد چون این دادگاه را خلاف قانون می‌دانست آن را منحل کرد ولی پس از سال ۱۳۳۲ دوباره آن را برقرار کردند. پس از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب مجدداً آن را منحل نمود و اینک برای بار سوم تشکیل شده است.

در مورد دادگاه نظامی و دادگاه خانواده باید گفت که دادگاه خانواده در واقع اختصاصی نیست چون مربوط به همه خانواده‌هاست. دادگاه نظامی هم اختصاص به جرایم خاص از گروهی خاص دارد و همه کشورها آن را پذیرفته‌اند.

آقای مهدی هادوی، اولین دادستان انقلاب و عضو سابق شورای نگهبان، معتقد است که جز انحلال دادگاههای عام و ویژه و بازگشت به نظام قدیم دادگستری چاره‌ای نیست. او می‌گوید «... در رژیم سابق قاضی را تربیت می‌کردند و او یاد می‌گرفت و می‌فهمید که مستقل است و خودش باید تصمیم بگیرد و وزیر عدلیه نباید برایش تصمیم بگیرد. آن وقت قضات حتی جلو دستگاه می‌ایستادند. شاه از دادگستری راضی نبود چون بعضی از قضات او را هم محکوم می‌کردند. البته شعبه‌های مخصوصی (هم) بودند که کارها و سفارشات شاه و دربار را انجام می‌دادند. چون قضات عموماً مستقل عمل می‌نمودند، این شعبه‌ها را بوجود آورده بودند و همه این‌ها را می‌شناختند

○ در يك جامعه

دموکراتیک، نظام قضایی بیشتر در پیوند با حکومت قانون و پاسداری از آزادیهای فردی است و این اعتقاد اساسی وجود دارد که فایده پاسداری از آزادیهای فردی بیش از زیان سوءاستفاده احتمالی از آن است. از این رو، اقدامات خشونت آمیز پیشگیرانه توسط حکومت به حداقل می‌رسد و تنها کسانی که قانون را نقض کرده‌اند پس از محاکمه به مجازات می‌رسند.

به گونه‌ای اقدام سیاسی یا جرم سیاسی تلقی می‌کرد.

هنگامی که قانون اساسی مشروطه نوشته شد هیچ تعریفی از جرم سیاسی داده نشد. جالب‌تر آن که قانون اساسی جمهوری اسلامی هم که بسیاری از نویسندگان آن، خود زمانی زندانی سیاسی بودند، تعریفی از جرم سیاسی به دست نداده است.

کارشناسان، جرایم سیاسی را زیر عناوین جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی، خیانت و جاسوسی، بغی و محاربه و جرایمی که در حکم محاربه است تقسیم کرده‌اند. این کارشناسان که بر لزوم تعریف جرم سیاسی تأکید دارند ویژگی‌های جرم سیاسی را این گونه تعریف می‌کنند که «طرف مقابل آن حکومت است و مرتکب در بیشتر موارد با نیت و قصد بهبود اوضاع برای مردم دست به آن می‌زند. از این رو جرم سیاسی طبع خاصی دارد و توافق جهانی محافل حقوقی بر این استقرار یافته است که نوع برخورد قضایی با مجرم سیاسی که اولاً در تقابل با حکومت است و ثانیاً به انگیزه نفع شخصی عمل نمی‌کند متفاوت باشد. یعنی دادرسی در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه انجام شود.»^{۲۱}

در چند سال اخیر، همیشه گله برخی از فعالان سیاسی، حقوقدانان و روشنفکران جامعه این بوده که اشکال کار قانون ما این است که در آن جرم سیاسی تعریف نشده است؛ یعنی این که مردم بدانند که چه کارهایی جرم سیاسی تلقی می‌شود. احتمالاً بر اثر این اصرارها در مرداد ۱۳۷۸ قوه قضاییه پیش نویس طرحی را تهیه نمود که در جرایم به چاپ رسید. در این طرح، تعریف جرم سیاسی این گونه آمده است:

«جرم سیاسی عبارت است از افعال گروه‌های سیاسی قانونی که بدون اعمال خشونت به منظور مقابله با سیاستهای داخلی و خارجی دولت انجام می‌گیرد و مصادیق آن به شرح زیر است: ... هر نوع ارتباط، مصاحبه، مبادله اطلاعات، تبانی و مواضعه با سفارتخانه‌ها، نمایندگان، ارگانهای دولتی و احزاب و رسانه‌های کشورهای خارجی در هر سطح و به هر صورت که به آزادی، استقلال، وحدت ملی و مصالح جمهوری اسلامی ایران مضر باشد مشروط بر این که از مصادیق جاسوسی نباشد. دریافت هر گونه کمک مالی و تدارکاتی از

آمده است که در صورتی که وقت دادرسی به وکیل متهم ابلاغ شود ابلاغ آن به متهم ضروری نیست. این ممکن است موجب شود که نامبرده اصولاً در دادگاه حضور نیابد.»^{۲۰}

افزون بر آن چه گذشت، روشهای گرفتن اقرار از متهم و استفاده از آن در دادگاه بعنوان مدرک به طور گسترده مورد سؤال قرار گرفته است.

آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور در سخنانی که در تابستان ۱۳۷۸ در جمع قضات سراسر کشور ایراد نمود دیدگاهی را با تأکید بر لزوم رعایت حقوق فردی به نظام قضایی کشور توصیه کردند که نشانگر اندیشه‌ای نو در رهبری جامعه است. ایشان گفتند:

«مدار و محور قضایی اسلامی دفاع از حق است. اما حق مدار بودن به این معنا نیست که متهم در قضای اسلامی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد... متهم به صرف متهم بودن از حقوق انسانی خویش محروم نمی‌شود و حقداری به این معنا نیست که با متهم هر گونه رفتاری را داشته باشیم... درست نیست که از متهم به هر روشی اقرار گرفته شود... برخی جرم‌ها که مکافات‌های بسیار سنگین دارد تقریباً جز از طریق اقرار ثابت نمی‌شود... قاضی اسلامی نه تنها حق ندارد تلاش کند تا متهم را وادار به اقرار کند بلکه موظف است به لطایف الحیل متهم را از اقرار کردن بازدارد... در بینش اسلامی اساس و اصل کار مبارزه با جرم است، نه مجرم... افتخار قضای اسلامی این است که حتی الامکان جرم ثابت نشود... پیشگیری از وقوع جرم از وظایف قوه قضاییه است و تمام دستگاههای کشور باید کمک کنند تا این اصل طلایی محقق شود. باید زمینه‌های جرم در جامعه کم شود.»

مسئله‌ای به نام جرم سیاسی

در سالهای اخیر که گفتگو درباره کاستی‌های نظام قضایی کشور بالا گرفته، این نکته نیز مطرح شده است که قوانین موضوعه ایران جرم سیاسی را تعریف نکرده و این، یکی از موانع حقوقی توسعه سیاسی است. خواست مردم در آغاز جنبش مشروطه عدالت‌خانه بود و انگیزه آن هم نداشتن امنیت در برابر حکومت. حکومت می‌خواست هیچ محدودیتی در رفتار با مردم نداشته باشد. یعنی هیچ چیزی حتی قانون او را مقید نکند. از این رو هر اقدامی را که اقتدار او را به چالش می‌طلبید

○ یکی از امتیازات دموکراسی، حفظ استقلال نظام قضایی است. استقلال نظام قضایی و احترام به قانون به گونه‌ای در ارکان جامعه سیطره می‌یابد که اگر يك قاضی بیطرفی خود را نقض کند، احترام و اعتبار خود را در جامعه قضایی از دست می‌دهد.

بیگانگان، تبلیغات ضد اسلامی و پخش کتب و نشریات مضله، شرکت در مجامع، جلسات و کنفرانسهای سیاسی خارج از کشور بدون اخذ مجوز از مراجع ذیصلاح، نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی، انتشار اعلامیه، بیانیه، خبرنامه که مفاد آن موجب تضعیف نظام باشد...»^{۲۲}

مشکل هیچ‌گاه در این نبوده است که تعریفی از جرم سیاسی نداریم. مشکل آنست که متجاوزان به حقوق فردی مورد بازخواست قرار نگرفته‌اند. از نگاه حقوق انسانی، چه تفاوت می‌کند که متهم یک کلاهبردار، یک دزد، یک معتاد و حتی یک قاتل باشد؟ آیا تنها او که اتهام سیاسی دارد باید از حقوق حقه انسانی برخوردار باشد؟ افراد را نمی‌توان بر اساس نیتشان تقسیم‌بندی کرد و به برخی این امتیاز را داد که با آنها رفتار انسانی بشود. همه انسانها در خور بهره‌مندی از حقوق اولیه انسانی که امروز در سطح جهان به رسمیت شناخته شده هستند.

به نظر می‌رسد که جرم سیاسی مسئله‌ای باشد که روشنفکران، فعالان سیاسی و وکلای آنان به اشتباه به آن رسیده باشند و با این اشتباه قضایه را... به اشتباهی کلان‌تر می‌اندازند. اگر تعریف جرم سیاسی به صورت فوق در مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رسید، تفسیر آزاد آن چه نتایجی می‌توانست به بار آورد؟

مسئله واقعی در این جا چیست؟ مسئله یک مسئله بزرگ اجتماعی و سیاسی است؛ مسئله اجتناب‌ناپذیری تغییر است. یعنی اجتماعات ناگزیر باید در طول زمان تغییر یابند. اما حکومتها طبعاً گرایش به ثبات دارند و هرگونه حرکت در جهت تغییر را به چالش کشیده شدن قدرت خود تلقی می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند. در نتیجه، فشار برای تغییر در جامعه مترام می‌شود.

از این‌رو باید ساز و کارهایی برای انجام اصلاحات یعنی تغییرات تدریجی به وجود آید تا جامعه از زیانهای انفجاری در امان بماند. این حق انتخاب نمایندگان و غیره، هم در قانون اساسی مشروطه و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است.

کانون وکلا: یک نهاد مدنی

یکی از حرفه‌هایی که با گرفتن نظام قضایی در کشور پدیدار گشت و کالت بود تا مردم عادی بتوانند

با استفاده از وکیل به حقوق قانونی خود در جریان دادرسی دست یابند. بر مبنای قانون و کالتی که در بهمن ماه ۱۳۱۵ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، وکلای دادگستری درجه‌بندی و سازماندهی شدند. پس از مدتی به علت افزایش وکلایی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدند دولت موافقت کرد تعداد هیجده نفر از وکلا به انتخاب وزیر با اداره دادگستری همکاری کنند.

این وضع تا زمان حکومت مرحوم دکتر مصدق ادامه داشت. با توجه به این که مصدق خود حقوقدان بود لایحه استقلال کانون وکلار اامضا کرد و اختیار اداره امور وکالت و وکلار ابرعهده خود آنان گذاشت تا از راه دموکراتیک هیأت مدیره را انتخاب و امور وکالت را حل و فصل کنند.^{۲۳}

در آغاز انقلاب در مورد وکلا و وکالت بحثی نبود. در اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم آمده است که «در همه دادگاهها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنان امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.» در جریان انقلاب اعضای کانون وکلاد در پیشرفت انقلاب کوشا بودند و برخی از آنان سمتهایی در سازماندهی اولیه انقلاب داشتند. اما پس از مدتی روابط دولت و قوه قضاییه با کانون وکلا و وکلا به هم خورد و کانون منحل شد؛ اعضای هیأت مدیره آن دستگیر یا فراری شدند و مورد تعقیب قرار گرفتند؛ اداره امور وکلا نیز به دست قوه قضاییه افتاد.

در سالهای پس از آن نیز بارها قوانین خاصی برای تصفیه وکلا تصویب شد تا بعد که جو انقلاب آرامتر شد و به قول بعضی، پدر که در حقیقت قوه قضاییه باشد نسبت به وکلا که فرزندان او بودند بر سر مهر آمد و لازم دانست که این بنیاد بار دیگر با حقوق و وظایف قبلی خود شروع به کار نماید و شورای عالی قضایی هم اعلام کرد که قوانین و آیین‌نامه‌های کانون وکلا همه صحیح است و هیچ مبنایی با انقلاب و شریعت اسلام ندارد.

سپس از طرف کانون هم به سرپرستی نمایندگان قوه قضاییه لایحه‌ای برای بسط وکالت و اختیارات بیشتر و آزادی در وکالت و انتخاب کارآموزان زیادتر تهیه و تقدیم مجلس شورای اسلامی شد و یکبار هم به تصویب رسید. ولی به دلایلی که روشن نیست آن قانون دوباره به مجلس بازگشت داده شد و این بار لایحه قبلی یکسره تغییر

○ پاسداری از حقوق

فردی و میزان ایمنی که قضا می‌تواند برای فرد در برابر فشارهای حکومتی ایجاد کند و به او اجازه دهد از همه حقوق و آزادیهای خود بهره‌مند گردد، از ویژگیهای بارز هر نظام قضایی است. بسیاری از حقوقدانان بر خورداری افراد از حقوق قانونی شان در جریان دادرسی، محاکمات و اقدامات قانونی را بسیار مهم‌تر از نتیجه این محاکمات و اقدامات می‌دانند. به سخن دیگر، پایبندی به قواعدبازی در جریانهای حقوقی، مهم‌تر از نتایج آن است.

صورت داد. کانونها در هم ریخت و وکلا که در چند کانون موجود عضو بودند بلا تکلیف شدند.

«به نوشته مجله داخلی کانون وکلا، کانون وکلای مرکز که بیشترین حضور دارد و از مهمترین کانونهای ایران است تجزیه شد و اعضای آن که در همه کشور پخش بودند محدود شدند و حدود آن به قدری کوچک گردید که حتی در کرج که صدها وکیل عضو مرکز در آنجا سکونت و اشتغال دارند از عضویت در کانون مرکز محروم شدند.»^{۲۴}

«در قانون جدید مقرر شده وکلایی که مایل باشند به عضویت هیأت مدیره کانونها در آیند باید صلاحیت آنها که بارها از تمام جهات به موجب احکام و رویه‌های قضایی و اقدامهای مکرر قانونی نوسازی شده و بلاشکال بوده دوباره یا چندبار به تصویب دادگاه انتظامی قضات آن هم بدون دفاع وکیل برسد و در حقیقت انتخاب اعضای کانون از زمانی هم که دولت اعضای کانون وکلارا انتخاب می کرد محدودتر شده است.»^{۲۵}

در قانون جدید مقرر شده است که هر وکیل دادگستری باید هر سه سال یک بار به دادگاه انتظامی قضات مراجعه و از آنجا اجازه ادامه کار و کالت دریافت کند. و اما وضع و چگونگی کار و کالت با وجود قانون مصوب شورای تشخیص مصلحت نظام، هنوز مثل اوایل انقلاب کم و بیش ادامه دارد. چه بسا دادگاهها که وکیل را بعنوان مزاحم تلقی و حتی از گرفتن نامه وکلا که بوسیله منشی یا کارمند او فرستاده می شود خودداری می کنند.

در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۷۸ در اخبار آمده بود که دادگاه انتظامی قضات صلاحیت حدود ۲۴ نفر از وکلای دادگستری را رد کرده است. اینان خود را نامزد عضویت در هیأت مدیره کانون وکلای دادگستری کرده بودند...^{۲۶}

شرایط اجتماعی جامعه قانونمند

پدید آمدن حقوق شهروندی و فردی، نیازمند نوعی جامعه دموکراتیک و حکومت مردمی است. این که دموکراسی در جوامعی رشد کرده که در آنها طبقه متوسط گسترده‌ای وجود داشته که اکثریت افراد جامعه را در بر می گرفته، گواهی بر این واقعیت است که نوعی برابری (یا شاید بتوان گفت استغنا نسبی) باید وجود داشته باشد تا افراد بتوانند یکدیگر را تحمل کنند و برای هم حق آزادی قائل

باشند. در اروپای غربی انقلاب صنعتی و ثروت به دست آمده از مستعمرات در قرن‌های هیجده و نوزده یک طبقه متوسط شهری به وجود آورد. این طبقه باسواد، علاقمند به فرهنگ و مشارکت در اقتصاد و نوعی برابری در استفاده از امکانات و بهره‌برداری از مواهب تمدن نو بود. در آمریکای شمالی نیز در ایالات متحده افزون بر بهره‌برداری از انقلاب صنعتی و عصر روشنگری، منابع طبیعی سرشار و جامعه در حال گسترش به سوی غرب نیز شرایط به وجود آمدن این طبقه نو را فراهم کرد.

اما در ایران که جرعه انقلاب فکری از دوران امیر کبیر و عصر ناصری زده شده بود، زمینه‌های مادی برابری اجتماعی و برآمدن طبقه متوسط به سبک غربی به وجود نیامد. استبداد سلطنتی که بر پایه تیولداری قرار داشت مانع رشد این طبقه می شد. در ایران طبقه جدید متوسط به گونه‌ای دیگر پدیدار گشت. نظام بوروکراسی نو که از اواخر دوران قاجار شکل گرفته بود پس از برآمدن رضاشاه جان تازه‌ای یافت. او برای اعمال قدرت دولت در سراسر کشور سازمانها و سازوکارهایی به وجود آورد که در سایه قدرت جویی دولت مرکزی روز به روز فربه‌تر شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ نیز این ساختار دولتی با استفاده از درآمد نفت که در دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ رو به افزایش بود کوشید جامعه رو به گسترش و تشنه ارتباط با جهان خارج را با عادت دادن به مصرف هر چه بیشتر کالا تطمیع کند. یارانه‌های دولتی برای کالاها امکان دسترسی بیشتر به کالاها و نوعی برابری در مصرف در کشور به وجود آورد. افزایش سطح مصرف در همه زمینه‌ها از جمله خوراک، پوشاک، دسترسی به نظامهای ارتباطی، رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، روزنامه‌ها و مجلات وجود داشت. بیشتر اقتصاد کشور وابسته به درآمد دولت بود و درآمد دولت وابسته به نفت. اما این درآمد در یک سطح حداقل از لحاظ مصرفی درجه‌ای از برابری به وجود آورد که خود بستر ساز گونه‌ای از طبقه متوسط بود.

پدیده دیگری که در برآوردن نوعی برابری و آفرینش طبقه جدید متوسط سهم بزرگی داشت، گسترش آموزش بود. در حالی که در سال ۱۳۰۰ یعنی آغاز حکومت رضاشاه شمار باسوادان کشور در حدود یک درصد بود. پنجاه و پنج سال بعد یعنی

○ رییس جمهور: مدار و محور قضای اسلامی، دفاع از حق است؛ اما حق مدار بودن به این معنا نیست که متهم مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد... متهم، به صرف متهم بودن، از حقوق انسانی خویش محروم نمی‌شود... درست نیست که از متهم به هر روشی اقرار گرفته شود... قاضی اسلامی نه تنها حق ندارد تلاش کند که متهم را وادار به اقرار کند، بلکه موظف است به لطایف الحیل متهم را از اقرار کردن باز دارد... در پینش اسلامی، اساس و اصل کار، مبارزه با جرم است نه مجرم.

در آبان سال ۱۳۵۵ این رقم به بیش از ۴۷ درصد و بیست سال بعد یعنی در آبان ۱۳۷۵ به بیش از ۷۹ درصد رسید. در آبان ۱۳۷۵ جمعیت دانش‌آموزی و دانشجویی کشور به نزدیک بیست میلیون نفر رسید. بدین ترتیب از هر ۲/۶ نفر از جمعیت کشور یک نفر مشغول آموزش بود. نظام آموزشی کشور در حال حاضر سالانه در حدود چهارصد و پنجاه هزار دانش‌آموخته دوره‌های متوسطه و بیش از یکصد و پنجاه هزار دانش‌آموخته دوره‌های عالی وارد بازار کار می‌کند. این شمار باسوادان و دانش‌آموختگان نه تنها سطح دانش و فرهنگ جامعه را بالا می‌برد بلکه بیش از پیشینیان خود خواستار حقوق مدنی فردی و اجتماعی هستند. این شمار انبوه انسانهای باسواد و دانش‌آموخته گرچه ممکن است یک طبقه متوسط اقتصادی فراگیر به معنای غربی آن را تشکیل ندهند، ولی بی‌گمان یک طبقه متوسط از لحاظ فرهنگی و سیاسی هستند که باید روی آنان حساب کرد.

پانویس‌ها

۱. غلامرضا وهرام، تاریخ سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار (تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۹)، ص ۱۰۲.
۲. همان، ص ۱۰۳.
۳. همان، ص ۱۰۲.
۴. همان، ص ۱۰۳.
۵. ناظم‌الاسلام کرمانی، مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، صص ۱۰۶-۱۰۷.
۶. فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱)، ص ۱۵.
۷. ر. ک. به:

R. R. Palmer, A History of Modern World (New York: Alfred A. Knopf, 1959).

۸. چارتیسیم یک جنبش کارگری بود که تقاضای اصلاحاتی در نظام پارلمانی انگلیس داشت. سر آغاز این جنبش منشور مردمی (People's Charter) بود که به سال ۱۸۲۸ نوشته شد. بعنوان یک جنبش توده‌ای، چارتیسیم بسیار گسترده‌تر از جنبش سوسیالیسم در فرانسه بود. اندکی از چارتیستها سوسیالیست اما همه آنان ضد سرمایه‌دار بودند. هدف اصلی و فوری آنان به دست آوردن سهم نمایندگی در پارلمان انگلیس برای طبقه کارگر بود. چارتیسم منشور ۱۸۲۸ شش خواسته داشت: ۱- انتخاب سالانه نمایندگان مجلس عوام ۲- حق انتخاب برای تمامی افراد بالغ کشور ۳- محرمانه بودن رأی در انتخابات ۴- برابر بودن حوزه‌های انتخاباتی ۵- از میان برداشتن شرایط مالکیت، ثروت و درآمد مستقل برای نامزدان نمایندگی در مجلس عوام ۶- پرداخت حقوق به نمایندگان در مجلس عوام. همان، ص ۴۶۶.

۹. ر. ک. به: روزنامه قانون، شماره ۲۱۱ (فوریه ۱۸۹۰).
۱۰. باقر عاقلی، داور و عدلیه (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹)، ص ۱۸۸.
۱۱. همان، ص ۲۰۰.
۱۲. پیام هاجر، ۸ تیر ۱۳۷۸، ص ۴-۵.
۱۳. خرداد، ۷ تیر ۱۳۷۸، ص ۴.
۱۴. همان، دکتر حسین نژاد، استاد دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. همان، ص ۲۰۱.
۱۶. همان، مسعود خسروی.
۱۷. همان، صالح نیک‌بخت.
۱۸. خرداد، ۲۵ شهریور ۱۳۷۸، نقل از مهدی هادی.
۱۹. پیام هاجر، شماره ۸، ۲۷۲ تیر ۱۳۷۸، صص ۴-۵.
۲۰. آفتاب امروز، ۲۰ بهمن ۱۳۷۸، ص ۴.
۲۱. مهرانگیز کار، «موانع حقوقی توسعه سیاسی در ایران»، نشاط، ۱۹ خرداد ۱۳۷۸، ص ۳.
۲۲. صبح امروز، ۱۴ مرداد ۱۳۷۸، ص ۵.
۲۳. بهار، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۹، ص ۱۰.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. آفتاب امروز، ۲۰ بهمن ۱۳۷۸، ص ۴.

○ در نظام قضایی

ایران، در گذشته، هر یک از ارکان نظام قضایی نقش و وظیفه جداگانه‌ای داشت: دادستان مسئول تعقیب، بازرس مسئول تحقیق، و قاضی مسئول انشای حکم بود. اما در دادگاههای عام هر سه وظیفه به عهده قاضی گذاشته شده است.